

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۶، شماره ۱،

بهار و تابستان ۱۳۹۴

صفحات ۲۰۱ تا ۲۲۶

افتراقی شدن سیاست کیفری در پرتو پارادایم اثباتی و چالش‌های پیش روی آن در برخورد با رویکردهای نوین

باقر شاملو*

دانشیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

مصطفی پاک‌نیت

دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی از دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۲)

چکیده

اثبات‌گرایی، رویکردی تجربه‌گرایانه برای فهم پدیده‌ها و روابط انسانی است که نخستین بار آگوست کنت، اندیشمند شهیر فرانسوی، آن را مطرح کرد. علوم انسانی و اجتماعی تا مدت‌ها تحت سیطره تفکر اثباتی قرار داشت؛ از جمله در حقوق کیفری نیز اندیشمندان بنام ایتالیایی درصدد تحلیل مسئله جرم با رویکردی اثبات‌گرایانه بودند. اگرچه برخی دیدگاه‌های ایشان همچون نظریه بزهکار مادرزاد، مورد اعتنای اندیشمندان کیفری واقع نشد، اما تا مدت‌ها تحت تأثیر ایشان چنین انگاشته می‌شد که تنها تجربه ملاک علمی بودن و زیربنای حقوق کیفری می‌باشد. قضاوت‌های ارزشی و احکام هنجاری از نگاه ایشان قابلیت انتصاف به وصف علمی بودن ندارد. رویکرد اثبات‌گرایی، تفکر انتزاعی ناشی از اصول‌گرایی کیفری کلاسیک را که تا قبل از آن رویکرد غالب سیاست کیفری بود، به سمت عینیت‌گرایی در علت‌شناسی جرائم، بر مبنای جدایی عین و ذهن متحول نمود. اما خود نیز در ادامه، چه به لحاظ روش‌شناختی و چه به لحاظ کارایی، با نارسایی‌هایی روبه‌رو گردید. تا آنجا که باعث شد برخی از بازگشت به رویکرد سزادهی اصول‌گرایان کلاسیک سخن بگویند.

واژگان کلیدی

آزمایشگاهی شدن، اثبات‌گرایی، اصول‌گرایی، تجربه‌گرایی، علت‌شناسی، عینیت‌گرایی

مقدمه

جرم‌شناسی به‌دنبال ناکارآمدی اصول‌گرایی کیفری کلاسیک در مقابل پدیده بزهکاری به‌وجود آمد؛ چراکه باوجود اعمال مجازات‌ها، پدیده بزهکاری سیر صعودی خود را طی کرد (Ferri, 1908, p.3) و همین امر سبب شد که حقوق‌دانان و دانشمندان حقوق کیفری به این فکر افتادند که صرف نظر از مواد قانونی و تمرکز صرف بر بزه، به مطالعه و بررسی چگونگی بزهکار شدن افراد هم توجه کنند. جرم‌شناسان اثبات‌گرا، همچنین به نظام قضایی توصیه می‌کردند که از تئوری‌های انتزاعی و مابعدالطبیعی دست بردارد و به مطالعه عینی پدیده مجرمانه بپردازد (Ibid, p.4). طرف‌داران اندیشه اثباتی یا تحقیقی، برداشت اصول‌گرایی کیفری کلاسیک را از جرم، چندان متفاوت با برداشت‌های قرون وسطایی نمی‌دانستند (Ibid, p.7)؛ بنابراین با طرد افکار انتزاعی و مطلق‌انگارانه اصول‌گرایان کیفری کلاسیک، به‌دنبال در انداختن طرحی نو در نظام عدالت کیفری بودند و هرگونه تصور پیشینی درباره انسان بزهکار که او را برخوردار از اندیشه و احساس و اختیار، و اخلاقاً مسئول اعمال خود می‌دید، نفی نمودند. برای فهم آنچه باعث قوام رویکرد اثبات‌گرایان کیفری می‌شود، باید تعریف رویکرد اثبات‌گرایی را بازبینی کرد. هم‌چنان که پیش‌تر اشاره شد، در اثبات‌گرایی بحث این است که انحراف و به‌طور خاص بزهکاری باید از طریق روش‌های علمی مطالعه شود. عینیت و آزمون‌پذیری تجربی از مشخصه‌های یک روش علمی تلقی می‌شود. البته این صرفاً ادعایی است که اثبات‌گرایان دارند، اما اینکه آیا واقعاً این ادعا صحیح است یا خیر، جای تأمل دارد که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

شاخص‌های پارادایم اثباتی کیفری

جرم‌شناسی به‌دنبال ناکارآمدی اصول‌گرایی کیفری کلاسیک در مقابل پدیده بزهکاری به‌وجود آمد، چراکه باوجود اعمال مجازات‌ها، پدیده بزهکاری سیر صعودی خودش را طی کرد (Ibid, p.3). همین امر سبب شد که حقوق‌دانان کیفری به این فکر افتادند که صرف نظر از مواد قانونی و تمرکز صرف بر بزه، به بررسی چگونگی بزهکار شدن افراد هم توجه کنند. همچنین جرم‌شناسان اثبات‌گرا به نظام قضایی توصیه می‌کردند که از نظریه‌های انتزاعی و مابعدالطبیعی دست بردارد و به مطالعه عینی پدیده مجرمانه بپردازد. طرف‌داران اندیشه اثباتی یا تحقیقی، برداشت اصول‌گرایی کیفری کلاسیک را از جرم، چندان متفاوت با برداشت‌های قرون وسطایی نمی‌دانستند (Ibid, p. 7)؛ بنابراین با طرد

افکار انتزاعی و مطلق‌انگارانه اصول‌گرایان کیفری کلاسیک، به‌دنبال درانداختن طرحی نو در نظام عدالت کیفری بودند و هرگونه تصور پیشینی دربارهٔ انسان بزهکار را که برخوردار از اندیشه و احساس و اختیار، و اخلاقاً مسئول اعمال خود بود، نفی می‌کردند. برای فهم آنچه که باعث قوام رویکرد اثبات‌گرایان کیفری می‌شود، باید تعریف رویکرد اثبات‌گرایی را بازبینی کرد. همچنان که قبلاً هم اشاره شد، در اثبات‌گرایی بحث این است که انحراف و به‌طور خاص بزهکاری باید از طریق روش‌های علمی مطالعه شود. عینیت و آزمون‌پذیری تجربی از ویژگی‌های یک روش علمی تلقی می‌شود. البته این صرفاً ادعایی است که اثبات‌گرایان دارند، اما اینکه آیا واقعاً این ادعا صحیح است یا خیر، جای تأمل دارد که در جای خود به آن پرداخته می‌شود. از تعریفی که اثبات‌گرایان ارائه کردند، می‌توان خطوط کلی آن را به شرح زیر دانست.

۱. آزمایشگاهی شدن عدالت کیفری؛ فروریختن نظم کیفری کلاسیک

شاید برای اولین بار در سال ۱۸۶۵م بود که لومبروزو (Lombroso)، بر لزوم آزمایش پزشکی و روان‌پزشکی برای پی بردن به علل ارتکاب بزه تأکید کرد (Wolfgang, 1961, p.363). همان‌طور که وروک (Vervaeck) نیز در سال ۱۹۲۵م در کنگرهٔ بین‌المللی زندان‌ها اظهار داشت (دانش، ۱۳۷۴، ص ۳۱۷)، آزمایش پزشکی محکومان تحولی مهم در تاریخ عدالت کیفری شمرده می‌شود که متضمن فروریختن بنایی بود که اصول‌گرایان ساخته بودند. این تحول در راستای آرمان تجربه‌گرایی اثباتیون محسوب می‌شود. آزمایشگاهی شدن عدالت کیفری مستلزم این است که جرم‌شناسان به دنیای بیرون پا بگذارند و بزهکاران و مناطق بزهکارخیز و همچنین عدالت کیفری را به‌طور علمی-طبیعی خویش مطالعه کنند و سیاست‌گذاران نیز یافته‌های جرم‌شناسان را مد نظر قرار دهند (King, 2008, p.85).

درواقع آزمایشگاهی شدن عدالت کیفری از یکسان‌پنداری علوم طبیعی و علوم انسانی سرچشمه می‌گیرد. به عبارت دیگر، این تحول بیش از هر چیز باعث نزدیک شدن حقوق کیفری به پزشکی و علوم نزدیک به آن، مانند زیست‌شناسی، روان‌پزشکی و روان‌شناسی گردید. به این ترتیب، مطالعهٔ پدیدهٔ مجرمانه، زمانی ارزش دارد که مبتنی بر مشاهده، آزمایش و تجربه‌گرایی باشد. به عبارت دیگر، تأکید اثبات‌گرایان بر آزمایش‌های تجربی، برای متصف شدن یک تئوری به وصف علمی بودن، به معنای این است که رویکردهای انتزاعی و ایدئولوژیک بکاربایی، دارای هیچ‌گونه ارزش علمی نیست.

در تحول آزمایشگاهی شدن عدالت کیفری نقش لومبروزو بارزتر می‌نماید. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که روش‌شناسی لومبروزو در جمع‌آوری اطلاعاتی که او بر اساس آن‌ها نظریه بزهکار نیاکونه خویش را سامان داد، تاریخی‌گونه و براساس مدل بالینی است (Wolfgang, op.cit, p.375). او چنین می‌پنداشت که ویژگی‌های جسمی و مادرزادی همیشه قابل معاینه و مشاهده است و می‌تواند تحلیل آماری شود. وجود ناهنجاری‌ها و علائم خاص در ساختار فیزیکی افرادی که او آن‌ها را معاینه می‌کرد، مستندات ثابت و منابع اولیه نظریه او بود (Ibid, p. 375). لومبروزو از زندان به‌مثابه آزمایشگاه خویش برای ارائه نظریه ابتکاری و تأثیرگذار خویش استفاده می‌کرد (Knepper, 2013, p.31). در واقع، نبوغ لومبروزو ناشی از فهم این نکته بود که می‌توان محکومان را مورد سنجش، معاینه و مصاحبه قرار داد و نظریه‌ای مبتنی بر واقعیت‌های زیست‌شناسانه و روان‌شناسانه تدوین نمود. بر این اساس، او نخست مجموعه ۳۸۳ بزهکار را آزمایش کرد و آنگاه با معاینه ۵۹۰۷ بزهکار زنده و انجام آزمایش‌های پزشکی و زیست‌شناختی و روان‌شناختی نظریه بزهکار مادرزاد را ارائه نمود (پرادل، ۱۳۸۶، ص ۹۹). اندیشه بزهکار مادرزاد اگرچه در زمان خود به لحاظ علمی مردود گردید، اما ابتکار او در توسل به روش‌های علمی در مطالعات جرم‌شناسی، الهام‌بخش دیگر جرم‌شناسان قرار گرفت، تا جرم را نه به‌عنوان یک پدیده صرف حقوقی، بلکه به‌عنوان یک پدیده اجتماعی بررسی کنند.

۱.۱. معاینه

آزمایشگاهی شدن مبتنی بر معاینه است و این امر متفاوت با دیدن و نگاه کردن است. در معاینه، محقق با نگاه دقیق و موشکافانه در صدد کشف پدیده یا رابطه پدیده‌ها برمی‌آید. به این ترتیب در آزمایشگاه عدالت کیفری، بزهکار و رفتار او از ابعاد گوناگون پزشکی، روان‌شناختی و اجتماعی مطالعه می‌شود. ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه این اختیار را به بازپرس داده است که معاینات پزشکی و روان‌شناسی را تجویز نماید. ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی کیفری ایران مصوب ۱۳۹۲ش نیز انجام معاینه پزشکی را به درخواست شخص تحت نظر یا یکی از بستگان وی موکول نموده است. اگرچه مرجعی که مخاطب این درخواست است، در این ماده قانونی ذکر نشده است، به نظر می‌رسد این درخواست باید به دادستان ارائه شود، زیرا این ماده تعیین پزشک برای معاینه را به دادستان واگذار کرده است. گواهی پزشک در پرونده ثبت و ضبط می‌شود. در این ماده صرفاً به معاینه پزشکی اشاره شده است، اما بهتر بود قانون‌گذار دیگر معاینات را هم در این مرحله پیش‌بینی می‌کرد.

۲.۱. آزمایش

در پرتو آزمایشگاهی شدن، محقق برای کشف پدیده یا روابط میان پدیده‌ها، به‌طور عمدی آن‌ها را در مکانی به نام آزمایشگاه قرار می‌دهد. آزمایشگاه می‌تواند محیطی طبیعی باشد که پدیده در آن قرار دارد. گویی در تفکر لومبروزویی‌ها، بزهدکار همچون ماده‌ای منفعل در یک آزمایشگاه جنایی زیر میکروسکوپ مطالعه شده، حالت‌های گوناگون او آزمایش می‌شود.

۳.۱. عینیت

در آزمایشگاهی شدن، بزهدکار آن‌گونه که هست بررسی می‌شود. اساساً جوهره اثباتی‌گری، تمرکز بر عالم محسوسات است. محقق آنچه را که می‌بیند با ارزش می‌داند. در نگاه اثباتی، مشاهده در ارائه یک نظریه مهم‌ترین نقش را دارد. هرچه قابل مشاهده نباشد، از جنس اوهم است و هیچ‌گونه ارزش علمی ندارد.

در نتیجه میدان شناخت و معرفت به امور مادی و محسوس منحصر گردید و پدیده‌های فوق تجربی که فقط از طریق عقل یا وحی قابل شناسایی‌اند از دایره معرفت علمی انسان خارج هستند. به نظر می‌رسد، تأکید اثبات‌گرایان بر عینیت و مشاهده، ناشی از این است که آن‌ها پدیده‌های انسانی مثل جرم را همچون یک شیء می‌پندارند و به‌عنوان شیء آن را بررسی می‌کنند.

۴.۱. اثبات‌پذیری

یکی دیگر از ویژگی‌های آزمایشگاهی شدن حقوق کیفی، آزمون‌پذیری نظریه‌های کیفی است. اثبات‌گرایان، تجربه و آزمون تجربی را ملاک و معیار علمی بودن می‌دانستند. همچنان که پیش‌تر هم اشاره کردیم، علوم طبیعی همچون فیزیک، شیمی، پزشکی و نظایر آن در طی قرن‌های شانزدهم و هفدهم از رونق بالایی برخوردار شده و موفقیت‌های چشمگیری در حوزه‌های متعدد کسب کرده بود. این پیشرفت‌ها اندیشمندان حوزه‌های انسانی و اجتماعی را بر آن داشت تا به این نتیجه برسند که روش‌های علوم طبیعی را می‌توان در بررسی و شناخت پدیده‌های انسانی نیز به کار گرفت. چراکه به‌نظر می‌رسد علوم طبیعی ویژگی‌هایی دارد که با دقت و عینیت خود می‌تواند به مسائل و نیازهای جوامع انسانی پاسخ دهد. اثباتیون بر این باور بودند که نظریه یا ادعای علمی باید به‌گونه‌ای باشد که بتوان آن را به شکل تجربی آزمایش کرد؛ یعنی باید آزمون‌پذیر

باشد. آن دسته از پدیده‌ها و اموری که خارج از حیطهٔ آزمون تجربی قرار دارند، خارج از حیطهٔ بررسی‌های علمی بوده، موضوع مطالعهٔ علم نیستند. اما آیا در نظر گرفتن رفتار انسانی یا پدیدهٔ اجتماعی به مثابه یک شیء طبیعی قابل قبول است یا خیر؟

۲. رویکرد علت‌شناختی بزهکارمداران

رهیافت اثباتی به جرم که بر مشاهده و آزمون‌پذیری در تحلیل‌های جرم‌شناختی تأکید می‌کرد، در صدد تبیین علّی پدیدهٔ مجرمانه با تمرکز بر شخصیت بزهکار برآمد (گارلند، ۱۳۸۹، ص ۴۸). اثبات‌گرایان، اصول‌گرایان کیفری کلاسیک را سرزنش می‌کنند که چرا از خود سؤال نمی‌کنند که به چه دلیل بزهکاری به وجود می‌آید و چرا بزهکاری را از دیدگاه یک تکنیسین قانون نگاه می‌کنند (Ferri, op.cit, p.14). پرچم‌دار این رویکرد علت‌شناسانه، سزار لومبروزو است که «انسان بزهکار (Criminal Man) او، «بزهکار(ی) مادرزاد» (Born criminal) است، و فردی است که اختلال مادرزادی او را به ارتکاب جرم سوق داده که البته بخش زیادی از شهرت لومبروزو، به دلیل ارائهٔ چنین نظریه‌ای است. نیاکان‌گرایی (Atavism)، یکی از ویژگی‌های ثابت نظریهٔ بزهکار مادرزاد است (Knepper, op.cit, p.155). لومبروزو بر وجود عوامل ارثی در تبیین رفتار مجرمانه تأکید می‌نمود؛ به این ترتیب که معتقد بود همهٔ بزهکاران دارای ویژگی‌های مشابهی هستند که اگر از والدین خود به ارث نبرده باشند باید ریشهٔ آن را در اجدادشان جست‌وجو کرد (Albrecht, 1910, pp72-73). شاگردان او، انریکو فری (Enrico Ferri) و گارو فالو (Garofalo)، نیز چنین نگاهی داشتند؛ هرچند که واقع‌بینانه‌تر از استاد خویش به تبیین علی بزهکاری می‌پرداختند و بر تأثیر دیگر عوامل مانند عوامل اجتماعی (وضع اقتصادی، سیاسی، صنعتی)، خانوادگی و جوی-جغرافیایی هم اشاره می‌کردند و بر این باور بودند که بزهکاری محصول حتمی این شرایط است. نکتهٔ جالب این است که فری ریشهٔ این تبیین علّی را در انکار ارادهٔ آزاد می‌داند و در توجیه این نکته که چرا اصول‌گرایان کیفری کلاسیک به علت‌شناسی جنایی دست نزدند، اعتقاد آن‌ها را به وجود ارادهٔ آزاد در انسان، مانع این امر می‌داند (Ferri, op.cit, p.14).

آنچه عجیب است، سطحی‌نگری اثبات‌گرایان است، تا آنجا که فری معتقد است بدون پایبندی به جبرگرایی نمی‌توان به تبیین علّی بزهکاری پرداخت. فری در راستای استحکام تفکر جبرگرایانه خویش، با یکسان‌پنداری علوم تجربی و علوم انسانی در اثبات‌گرایی کیفری، قانون اشباع جنایی را ارائه می‌کند که بر اساس آن در یک جامعه و

زمان و مکان معینی تعداد ثابتی بزهداری رخ می‌دهد؛ همچنان که در یک مقدار معین آب و در دمایی معین، مقدار معینی از یک ماده شیمیایی، نه یک ذره بیشتر و نه یک ذره کمتر، حل می‌شود (پرادل، منبع پیشین، ص ۱۰۱). گویی در تفکر اثباتیون ایتالیایی، بزهدار مانند ماده‌ای منفعل در یک آزمایشگاه جنایی زیر میکروسکوپ معاینه می‌شود و حالت‌های گوناگون او آزمایش می‌شود. رهاورد تبیین علی ایتالیایی‌ها که تا مدت‌ها در سنت جرم‌شناسی استمرار داشت، صرف نظر از صحت و سقم دیدگاه‌هایشان، این بود که بزهدار با دیگران فرق دارد و موجودی متفاوت با دیگر موجودات است. حالت خطرناک، وجه ممیز بزهداران از ناکرده بزه‌ها می‌باشد.

معیارهای افتراقی شدن پارادایم اثباتی

در گفتار پیشین، اصول کلی حاکم بر تفکر جرم‌شناسی اثباتی را برشمردیم. در این گفتار در پی آن هستیم تا به معیارهای افتراقی شدن در پارادایم اثباتی بپردازیم. یکی از ابتکارهای اثبات‌گرایان، طبقه‌بندی بزهداران است. اثباتیون ایتالیایی بر این باور بودند که بزهداران موجوداتی متفاوت از دیگر انسان‌ها هستند. با توجه به اینکه همه انسان‌ها تحت تأثیر عوامل وراثتی خصوصیتی را از والدینشان به ارث می‌برند، بزهداران نیز بزهداری را از والدین خود به ارث می‌برند؛ هرچند که «انسان بزهدار» افزون بر این عوامل انسان‌شناختی، قربانی عوامل دیگر نیز قرار می‌گیرد. طبقه‌بندی بزهدار سبب می‌شود که جرم‌شناس به مثابه یک پزشک بر بالین او بنشیند و حالت خطرناک وی را درمان کند. بنابراین یکی از معیارهای افتراقی شدن در پارادایم اثباتی، طبقه‌بندی بزهداران است که تا پیش از این سابقه نداشت. پدیده دیگری که می‌توان گفت جایگزین نظام کیفری گردید، حاکمیت نظام بالینی تحت تأثیر آموزه‌های تحقیقی است؛ به این ترتیب که اثبات‌گرایی کیفری از رهگذر یکسان‌پنداری علوم انسانی و علوم تجربی، بالینی شدن (Clinicalisation) عدالت کیفری را به دنبال خود مطرح نمود، که تا مدت‌ها بر قلمرو جرم‌شناسی سایه انداخته بود.

۱. برخورد افتراقی با بزهداران از گذر طبقه‌بندی آن‌ها

تبیین علی اثباتی به جای بزه بر بزهدار تمرکز می‌کند و در پی آن است که با شناسایی علمی آن‌ها و عوامل ارتکاب جرم و با اتخاذ شیوه‌های افتراقی با آن‌ها برخورد نموده، به اصلاح و درمان بپردازد. از نظر اثبات‌گرایان برخلاف اصول‌گرایان، یک‌ریختی و ثابت بودن

واکنش‌ها به بزه بیهوده است، زیرا متفاوت بودن گونه‌های بزهکاران را نادیده می‌گیرد؛ حال آنکه باید میان یک شرّ و راه علاج آن همگنی وجود داشته باشد. یک بزهکار در واقع یک بیمار اخلاقی است که کمابیش نیاز به معالجه دارد و باید بر اساس اصول پزشکی با او برخورد نماییم.

طبقه‌بندی بزهکاران به اعتبارات گوناگون، مثلاً بر حسب جرائمی که انجام می‌دهند، ممکن است انجام شود، اما چه‌بسا چنین گونه‌شناسی این ایراد را داشته باشد که یک بزهکار در دو یا چند طبقه قرار گیرد. ضمن اینکه در میان طبقه‌بندی‌های گوناگونی که از بزهکاران شده است، ما به دنبال گونه‌شناسی بزهکاران از سوی اثباتیون ایتالیایی هستیم. این طبقه‌بندی از ابتکارات فری است، هرچند در این کار بسیار تحت تأثیر لومبروزو بود، تا آنجا که برخی معتقدند لومبروزو اولین گونه‌شناسی بزهکاران را در سال ۱۸۷۶م انجام داده است (G. Aultman, 1979, p.152). فری بزهکاران را در پنج دسته طبقه‌بندی می‌کند و البته در این طبقه‌بندی، سه طبقه اول را غیرقابل اصلاح و دو طبقه دیگر را قابل اصلاح می‌داند (B. Clinard, 1967, p.3). به‌نظر می‌رسد که فری در این طبقه‌بندی بیشتر بر عوامل روانی، خصوصاً شخصیت بزهکاران و نیز پیشینه رفتار بزهکارانه و مخصوصاً بر بزهکاران قابل اصلاح و درمان تمرکز داشته است. طبعاً این گونه‌شناسی، مقتضی برخورد افتراقی و ویژه با هر کدام از این بزهکاران است. مهم‌ترین رویکرد افتراقی در این خصوص، تسری تفکر بالینی برای درمان بزهکاران است که به آن اشاره می‌شود:

۱.۱. بزهکاران غیرقابل درمان

پارادایم اثباتی بر آن است که باید بزهکاران خطرناک را برای مدت نامعینی از بقیه جامعه جدا کرد و از پیش تعیین کردن دقیق این مدت در خصوص چنین بزهکارانی بی‌فایده است (Ferri. Ibid, p.26). تدابیری که برای این دسته از بزهکاران انجام می‌شود، بیشتر ناظر به طرد و خنثی‌سازی آنهاست و درمان، به معنای بازپروری و بازگشت آنها به اجتماع نیست. اساساً باید توجه داشت، اثباتیون ایتالیایی آنچه را که بعدها تحت تأثیر آموزه‌های انسان‌گرایانه دفاع اجتماعی با عنوان اصلاح و بازپروری (Rehabilitation) در جرم‌شناسی بالینی مطرح گردید، دنبال نمی‌کردند، بلکه صرفاً به دنبال تسری الگوی پزشکی به حقوق کیفری بودند (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۵۱۴). «درمان» که در این نوشتار به آن اشاره می‌شود، در همین چارچوب مد نظر است؛ هرچند که برخی معتقدند در این دسته فقط بزهکاران مادرزاد قابل درمان نیست (Rafter, 1997, p.121).

۲.۱. بزهکاران قابل درمان

این گروه از بزهکاران دربرگیرنده دو دسته‌اند: بزهکار اتفاقی و بزهکار احساسی. بزهکاران اتفاقی و احساسی در مقایسه با دیگران خطر کمتری دارند و معمولاً مرتکب جرائم کم‌اهمیتی می‌شوند، لذا جایگزین‌های حبس و جبران خسارت بزه‌دیده، واکنش مناسبی به این گونه بزهکاران است (Ferri, 1900, p. 217). افتراق بزهکاران که از اصول اساسی دفاع اجتماعی از نظر اثبات‌گرایی کیفری است، درجایی که نه بزه خیلی جدی است و نه بزهکار خطرناک، مقتضی آن است که دفاع اجتماعی افتراقی به صورت واکنش‌هایی در حد پرداخت خسارت اتخاذ گردد. برای بزهکاران اتفاقی در جایی که جرائم خفیفی مرتکب می‌شوند، چنین واکنش‌هایی هم از معایب حبس‌های کوتاه‌مدت جلوگیری می‌کند و هم مؤثرتر و محسوس‌تر از مجازات حبس است که در آن فرد اطمینان دارد که حداقل برای چند روز یا چند هفته غذا و سرپناهی به نام زندان دارد. البته اگر بزهکاران اتفاقی مرتکب جرائم شدید شوند، پرداخت خسارت به تنهایی نمی‌تواند کافی باشد، بلکه باید تدابیر دیگری نیز برای اصلاح او اتخاذ نمود. بزهکاران هیجانی، تحت تأثیر انگیزش‌های هیجانی و نه ضد اجتماعی مرتکب جرم می‌شوند. برای این دسته از افراد، واضح است که همه مجازات‌ها نمی‌تواند کارایی داشته باشد. برای بزهکاران هیجانی، ندامت بزرگترین مجازات است (Lombroso, 1911, p. 412) و صرف پرداخت خسارت برای مجازات آن‌ها کافی است. البته فری معتقد است که باید بزهکارانی را که با هیجانات ضد اجتماعی از قبیل نفرت، انتقام، خشم و جاه‌طلبی، دست به ارتکاب جرم می‌زنند، مثل قاتلانی که در اثر خشم اختیار خود را از دست می‌دهند، در طبقه بزهکاران اتفاقی قرار داد (Ferri, 1900, op.cit. p. 283).

۲. بالینی شدن عدالت کیفری

اصول‌گرایی کیفری کلاسیک تنها بر دو رکن استوار بود: جرم و مجازات. چارچوب حقوق کیفری این‌چنین بنا شده بود، اما تحولی که باید از دیدگاه افتراقی شدن به آن توجه کرد، بالینی شدن حقوق کیفری است. به عبارت دیگر، یکی از موضوعاتی که در راستای نامتجانس شدن حقوق کیفری صورت گرفته و تاکنون نیز به حیات خویش ادامه داده، تحولی است که اثبات‌گرایان کیفری پرچم‌دار آن هستند. اثبات‌گرایان افزون‌بر جرم، بر بزهکار و تدابیری که به بهترین حالت می‌تواند دفاع اجتماعی را تأمین کند، تأکید داشتند. اعتقاد بنیادینی که جرم‌شناسان اثبات‌گرا بر آن پافشاری می‌کنند این است که آنچه در پزشکی رخ داده است، در جرم‌شناسی نیز رخ خواهد داد (Ferri, 1908, p. 25).

اصول‌گرایانِ کیفری کلاسیک همه کوشش خویش را صرفِ چگونگی اعمال مجازات و شیوه‌های تنبیهی واکنشی در برابر جرم کرده بودند و بنیادِ حقوق کیفری را بر مبنای برداشتِ مطلق‌انگارانه خویش از عدالت بنا نهادند. اما برداشت متفاوتی که اثبات‌گرایان از عدالت کیفری ارائه دادند، متضمن این نکته بود که در زندگی اجتماعی، همان رابطه‌ای که میان پزشکی و بیماری وجود دارد، بین مجازات‌ها با جرم نیز برقرار است. برداشتِ بالینی ارائه‌شده از سوی اثباتیون، ارزش زیادی برای رعایت اصول بهداشتی، به‌ویژه بهداشت اجتماعی (Social Hygiene) قائل است، و تأکید بیشتری بر تدابیر پیشگیرانه دارد تا تدابیر سرکوبگرانه. اصولاً اصطلاحاتی مثل «درمانگاه پیشگیری» و «بیماری اخلاقی» و «اقدامات تأمینی» از جمله واژگان کلیدی هستند که اثبات‌گرایان در زدودنِ اصول‌گرایی کیفری بر آن تأکید دارند. در این نگاه، «واکنش» به جرم از هرگونه صبغه اخلاقی پالایش می‌شود و تلاش بر این است که با اتخاذ تدابیر بالینی، بزهکار که یک بیمار اجتماعی است، درمان گردد و از این رهگذر سلامت و بهداشت اجتماعی نیز تأمین شود. آنچه با نام «جرم‌شناسی بالینی» به‌عنوان یکی از شاخه‌های کاربردی جرم‌شناسی مطرح گردید و با تلاش جرم‌شناسان انسان‌گرایی چون آنسل تا به امروز و البته با تغییراتی بشردارانه به حیات خویش ادامه می‌دهد (باوجود اعلام شکست آن از سوی برخی از جرم‌شناسان)، ریشه در تفکرات ایتالیایی‌های اثباتی دارد، اگرچه همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره کردیم، جرم‌شناسی بالینی به مفهومی که امروزه از آن صحبت می‌شود، بیشتر بر بازپروری و بازسازی بزهکار نظر دارد و با روزهای آغازین تولد خویش تفاوت زیادی کرده است.

۱.۲. مفهوم بالینی شدن

درواقع جرم‌شناسی بالینی یک علم میان‌رشته‌ای (Multidisciplinary) است که به شیوه خاص خود به مطالعه بزهکار می‌پردازد تا نحوه ارتکاب رفتار بزهکارانه معلوم شود و درمانی متناسب با شخصیت او اعمال گردد و از بازسازی اجتماعی او اطمینان حاصل شود. متصف شدن جرم‌شناسی به وصف «بالینی» که خاستگاه پزشکی دارد، به این معناست که بزهکار در بسترش معاینه شده، ابعاد پزشکی و روانی وی مطالعه شود (نجفی ابرندآبادی، منبع پیشین، ص ۱۵۱۳). بالینی شدن عدالت کیفری به این معناست که بزهکار در فرایند کیفری، بیمار پنداشته می‌شود و برای رهایی از این بیماری، نیاز به درمان دارد. به عبارت دیگر، همان‌طور که پزشک بیمار را معاینه می‌کند و برای او نسخه درمانی تجویز می‌کند، به همان ترتیب هم دست‌اندرکاران عدالت بالینی باید با مطالعه پرونده شخصیت بیمار، مطابق با شخصیت وی روش درمانی را تجویز می‌کنند.

۲.۲. وجوه افتراقی شدن در نظام عدالت کیفری بالینی شده

۱.۲.۲. درمان به مثابه مجازات

مجازات می‌تواند به معنای تحمیل کیفر حاکمیت بر بزهکاری باشد که قانونی را نقض کرده یا باعث شده است تا دیگری قانون را نقض کند (Glaser, 2003, p. 144). درمان نیز دست‌کم تا آنجا که به بزهکار مربوط می‌شود، دربرگیرنده مداخله‌ی یک متخصص حوزه سلامت است که حداقل یکی از اهدافش تسکین پریشانی بزهکار است. در جرم‌شناسی بالینی، مرز میان درمان و مجازات به‌طور فزاینده‌ای مبهم است. برخی از شیوه‌های درمانی که توصیه می‌شد، بیشتر جنبه تنبیهی داشت، مانند عقیم کردن زنان و مردان در آلمان نازی (دانش، منبع پیشین، ص ۳۳۵)؛ بنابراین وجه تمایز بین مجازات و درمان به‌روشنی مشخص نیست. برخی اندیشمندان معتقدند باید میان درمان به‌گونه‌ای که نسبت به کسانی اعمال می‌گردد که پیش از این در حبس بوده‌اند (نظیر برنامه مراقبت از سلامت روانی زندانیان) و درمان به‌گونه‌ای که جزئی از مجازات است (برای مثال، برنامه‌های درمان مرتکبان جرائم جنسی به‌عنوان یکی از دستورات تعلیق مراقبتی، یا پیش‌شرط آزادی مشروط)، باوجود برخی همپوشانی‌ها، تفاوت فاضل شد (Glaser, op.cit, p. 144). اثباتیون اصرار دارند تا آنجا که ممکن است از واژه «مجازات» سخنی به میان نیاید، بلکه باید با اعمال تدابیر درمانی بزهکار را مداوا کرد (پرادل، منبع پیشین، ص ۱۰۶). در هر صورت باید توجه داشت، هدف نخستین در این برنامه‌های درمانی، حفاظت و دفاع از اجتماع است تا آسایش بزهکار. ژان پیناتل (Jean Pinatel)، جرم‌شناس شهیر فرانسوی، برخی از شیوه‌های درمانی نظیر روش‌های جراحی و درمان‌های دارویی را برمی‌شمرد (پیناتل، ۱۳۴۵، ص ۱۵۵).

۲.۲.۲. فرایند پزشکی، جایگزینی برای فرایند کیفری

الف) تشخیص حالت خطرناک، نقطه شروع درمانگاه بزهکاری

اولین گام در درمان بزهکار، تشخیص حالت خطرناک اوست. پایه‌گذار اندیشه حالت خطرناک، گارو فالو است (گسن، منبع پیشین، ص ۵۰). او همچون دیگر همفکران خویش تعریف قانونی جرم را نمی‌پذیرد. گارو فالو واژه‌ای را به‌کار می‌گیرد (Temebilite) که آن را معیاری برای تشخیص تمایل دائمی و مستمر فرد برای انجام اعمال خشونت‌آمیز در آینده می‌داند؛ صرف نظر از اینکه مرتکب جرمی شده باشد یا نشده باشد. وجود چنین

برداشتی بوده که سبب شده است تا در پارادایم اثباتی، پیشگیری از اهمیت فراوانی برخوردار گردد و مداخلات قبل از ارتکاب جرم نسبت به افراد دارای حالت خطرناک پیشنهاد شود. بدیهی است که رویکرد مطلق‌انگارانه عدالت کیفری کلاسیک، از نظر اثباتیون، از رسیدن به چنین هدفی ناکارآمد خواهد بود، زیرا در هر حال مقید به تعریف قانونی است.

ب) نامعین بودن طول درمان

در رویکرد بالینی، برای مقابله با حالت خطرناک بر ضمانت‌اجراهای نامعین تأکید می‌شود. به این معنا که مدت اجرای آن از قبل معلوم نیست، بلکه بسته به وضعیت درمانی بزهکار متغیر است. اثباتیون ایتالیایی معتقدند که اگر اعمال مجازات نامعین، نقض اصول‌گرایی کیفری کلاسیک است، چرا باید مجازات یادشده در خصوص صغار پذیرفته شود، اما درباره افراد بزرگسال چنین نباشد (Ferri, 1908, p. 26). اساساً لازمه پذیرش مدل پزشکی این است که نمی‌توان برای معالجه مدت معینی را مشخص نمود. در پارادایم اثباتی، اگر قاضی مجازات مشخصی را که در قانون آمده است، مقرر کند، این پرسش مطرح می‌شود که اگر بزهکار قبل از پایان دوران محکومیت خود اصلاح شود، آیا بایستی همچنان در زندان نگهداشته شود؟ اقداماتی که اثباتیون توصیه می‌کنند، دارای مدت معینی نیست، بلکه تنها با توقف حالت خطرناک است که مدت اجرای این تدابیر پایان می‌پذیرد (پرادل، منبع پیشین، ص ۱۰۷).

ج) اختصاصی بودن نوع درمان

جرم‌شناسان بالینی اصول‌گرایان کیفری کلاسیک را سرزنش می‌کنند که چرا تمامی سارقان را به‌عنوان «سارق» و تمامی قاتلان را به‌عنوان «قاتل» در یک معنای عام بررسی می‌کنند؛ مثل اینکه برای هر بیماری جوشانده گیاه ریواس (مثال بومی‌اش خاکشیر است) پیشنهاد کنید؛ درحالی که ویژگی‌های شخصیتی انسان‌ها باید مد نظر قرار گیرد، نه اینکه قاضی بدون توجه به این ویژگی‌ها یکی از مواد قانون مجازات را به روی سینه بزهکار بچسباند. اصول‌گرایی کیفری کلاسیک در اعمال مجازات، تنها به قانون مجازات نظر دارد و جرم را صرفاً به‌عنوان یک پدیده قضایی انتزاعی در نظر گرفته است؛ رویکردی که هیچ چیزی را اصلاح نمی‌کند. حال آنکه همچنان که در پزشکی، برنامه درمانی هر بیمار با بیمار دیگر تفاوت دارد، باید نسبت به گروه‌های مختلف بزهکاری نیز برنامه‌های درمانی

مختص به هرکدام را ارائه داد. اندیشمندان این حوزه بنابه سلیقه خود، به تفصیل در خصوص راهکارهای درمانی اختصاصی بحث کرده‌اند؛ درمان معتادان به مواد مخدر، درمان بزهکاران جرائم جنسی، درمان بزهکاران خشن، درمان معتادان به الکل، درمان جرائم و مشکلات مربوط به خانواده و بزهکاران زن، درمان مربوط به جرائم ناشی از قمار، جرائم یقه سفید و جرائم سازمان یافته و... نمونه‌ای از اختصاصی بودن رویکردهای درمانی است.

د) تنوع نوع درمان

تنوع بیماری‌ها تنوع درمان‌ها را به دنبال دارد. تدابیر متنوعی که اثباتیون پیشنهاد کردند، برحسب طبقه‌بندی بزهکار، ماهیت جرم و انگیزه‌ای که آنان را به ارتکاب جرم سوق داده، رده‌بندی شده است (پرادل، منبع پیشین، ص ۱۰۷). طبقه‌بندی بزهکاران به گونه‌ای که قبلاً از آن صحبت شد، ضمانت اجراهای متنوعی را نیز ایجاب می‌نماید. تدابیر پردکننده مثل تبعید برای بزهکاران مادرزاد و بزهکاران به عادت، ایجاد دیوانه‌خانه‌های جنایی برای بزهکاران دیوانه توأم با نظم و انضباط بالینی مناسب و شرایط خاص روان‌شناختی و آسیب‌شناختی؛ و برای بزهکاران اتفاقی، حبس درازمدت، محکومیت با تعلیق در صورت موافقت بزه‌دید، نگهداری برای یک مدت نامعین در یک اردوگاه کشاورزی؛ و برای بزهکاران هیجانی نیز تنها جبران خسارت بزه‌دید عمل می‌شود (پرادل، منبع پیشین، ص ۱۰۸).

ه) تخصصی بودن درمان

امر درمان مقوله‌ای است که از دست‌اندرکاران قضایی بر نمی‌آید و نیاز به مداخله متخصصان مختلف دارد؛ پزشکان، روان‌پزشکان، روان‌شناسان، مددکاران اجتماعی و نهادهای تخصصی دیگر باید به عنوان دست‌اندرکاران حوزه درمان در فرایند درمان بزهکار مداخله داشته باشند. گرچه نسبت به سعه و ضیق دایره مداخله متخصصان اظهار نظرهایی مخالف یکدیگر وجود دارد، اما قدر مسلم این است که نمی‌توان بدون استفاده از نظر متخصصان، فرایند کیفری را پیش برد. همان‌طور که در تبصره ذیل ماده ۴ قانون منسوخ اقدامات تأمینی و تربیتی مصوب ۱۳۳۹ ش مقرر شده است، در خصوص تشخیص عدم مسئولیت بزهکاران دیوانه یا مختل‌المشاعر، نظر روان‌پزشک متخصص باید جلب شود و «...در هر موقع که بنابر تشخیص پزشک متخصص، امراض روحی مجرم معالجه

گردید، بر حسب پیشنهاد مدیر تیمارستان و تصویب دادستان دادگاه رسیدگی کرده و در صورت تشخیص رفع حالت خطرناک، حکم به خاتمه اقدام تأمینی خواهد داد». برای بزهکاران معتاد نیز مراکز معالجه متصدی رفع اعتیاد شده‌اند (ماده ۷ قانون یادشده). در ماده ۱۵۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ش نیز به این نکته اشاره شده است که جنون و حالت خطرناک با جلب نظر متخصص ثابت می‌شود. در ذیل همین ماده نیز تصریح شده است که «... هرگاه بنابه تشخیص متخصص بیماری‌های روانی، مرتکب، درمان شده باشد برحسب پیشنهاد مدیر محل نگهداری او دادستان دستور خاتمه اقدام تأمینی را صادر (می‌کند)». در خصوص اطفال و نوجوانان نیز اقداماتی نظیر معرفی طفل یا نوجوان به مددکار اجتماعی یا روان‌شناس، درمان یا ترک اعتیاد، تحت نظر پزشک توصیه می‌شود (تبصره ماده ۸۸ قانون پیش‌گفته).

چالش‌های تجربه‌گرایی پارادایم اثباتی

بدون تردید اثباتی‌گری کیفری تأثیرگذارترین اندیشه در تحولات مربوط به حقوق کیفری و جرم‌شناسی است. تا به امروز شاهد حضور این تفکر در عرصه حقوق کیفری و جرم‌شناسی و تأثیرش بر بسیاری از اندیشه‌های بعد از آن هستیم. شاید درباره هیچ اندیشمند کیفری به اندازه لومبروزو کتاب و مقاله وجود نداشته باشد. مطالعه آثار و تفکرات اثباتیون به‌ویژه انریکو فری، به‌خصوص تأکیدش بر توجه به عدالت اجتماعی در پیشگیری از جرم، مترقیانه بودن بسیاری از اندیشه‌های وی را نشان می‌دهد. آموزه‌ها و افکار فری، سرنخ بسیاری از تفکرات رایج کیفری امروز است. اگرچه نادرستی برخی از آموزه‌های ایشان (لومبروزو و شاگردانش) نظیر بزهکار مادرزاد، مجازات‌های نامعین، لزوم مداخله قبل از ارتکاب جرم در زمان خودش هم خدشه‌پذیر بوده است، اما سرنخ‌هایی از تفکر عدالت ترمیمی، جایگزین‌های حبس و حتی نظریه برچسب‌زنی و آسیب اجتماعی‌شناسی و... در آثارشان دیده می‌شود. استفاده از روش‌های علمی در تحقیقات بزهکارانه که نخستین بار اثباتیون از آن استفاده کردند، تحولات چشمگیری را در وضع قوانین کیفری پدید آورد؛ به‌گونه‌ای که بنیان اصول‌گرایی کیفری کلاسیک را به لرزه انداخت. متأسفانه در نقد این پارادایم، شاهد برخی سطحی‌نگری‌ها بوده‌ایم که مانع تحلیل درست آن گردیده است. حال آنکه در نقد رویکرد اثباتی نباید با نیشخند به تئوری بزهکار بالفطره و جبری‌مآبی اثباتیون، بدون تعمیق و تدقیق در مبانی افکار ایشان، از آن‌ها سرسری گذشت.

۱. چالش‌های ناشی از نارسایی روش‌شناختی تجربه‌گرایی اثباتی

پارادایم اثباتی به رویکردی مبتنی بر کاربرد روش‌های علمی در امور انسانی اطلاق می‌شود که یک‌سر از مسائل طبیعی تا پرسش‌های عینیت‌گرای افراد را دربر می‌گیرد (Hollis, 1996, p.41). فلسفه اثبات‌گرایی بر این اصل استوار است که هر آنچه در تجربه حسی یافت شود، شایسته شناخت است. اگر از تأثیراتی که فرانسویس بیکن و دیوید هیوم بر نگرش حس‌گرایانه شناخت علمی به‌ویژه در غرب داشته‌اند بگذریم، پدید آمدن دیدگاه‌های پوزیتیویستی در حقوق، ناشی از ظهور پوزیتیویسم فلسفی در غرب بوده است و به دنبال به‌وجود آمدن موج تجربه‌گرایی در علوم و زیر سؤال رفتن شناخت‌های عقلانی در اثر تعالیم آگوست کنت واقع شده است که اثبات‌گرایی را به نام خویش سکه زد (Comte, 1896, p.319). کنت، اثبات‌گرایی را در برابر مابعدالطبیعه‌گرایی قرار می‌دهد (لنکستر، ۱۳۸۳، ص ۱۱۹۳)، اما شاید بتوان گفت، خود آگوست کنت هم چندان بر این اندیشه استوار نبود، زیرا اگرچه اسطوره‌های مابعدالطبیعه‌ای را انکار می‌کند، اما خود را از اسطوره‌هایی که با اثبات‌گرایی سازگار باشد بی‌نیاز نمی‌داند (همان، ص ۱۲۱۳). مذهب انسانیت او تلاش موهومی است که وی در راستای جبران خلأ ناشی از بی‌اعتقادی و لاداری‌گری نسبت به ماوراءالطبیعه مطرح می‌کند. شاید او دریافته بود که برای ایجاد نظم اجتماعی پوزیتیویستی که دنبال می‌کند، علم - در معنای اثباتی‌اش - تکیه‌گاه یگانه‌ای نمی‌تواند باشد؛ مگر اینکه تبدیل به ایمان گردد. جالب اینجاست که پس از گذشت دو قرن از زمان آگوست کنت و دیدگاهش درباره پایان پذیرفتن دوران مابعدالطبیعه و دین، مورد نقد و ابطال قرار گرفته است و تازه برخی تجددمآبان از طریق دیگری می‌خواهند راه آگوست کنت را بیمایند و دوران وحی و دستورات دین را پایان یافته یا در حال پایان یافتن معرفی کنند و دین را مقوله‌ای مربوط به دوران کودکی بشر بدانند که با پیشرفت علوم تجربی و تمدن بشری، انسان از آن بی‌نیاز می‌شود؛ همچنان که کودک با بزرگ شدن، از کمک مادر و پدر بی‌نیاز می‌شود. حال آن که اثباتی‌گری با چالش‌هایی اساسی روبرو است که نمی‌توان به‌سادگی از کنار آن‌ها گذشت.

۱.۱. همسان‌پنداری علوم طبیعی و علوم انسانی

شاید مهم‌ترین چالشی که رویکرد اثبات‌گرایی با آن روبروست، همسان‌پنداری علوم طبیعی و علوم انسانی است که خود منشأ چالش‌های دیگر پیش روی اثبات‌گرایی به‌شمار می‌آید. کنت و پیروانش گرفتار این توهم بودند که با توسعه و پیشرفت چشمگیر علوم

تجربی باید نگرش و روش‌های علوم طبیعی را در تحقیقات علوم انسانی به‌کار گرفت؛ حال آنکه به‌نظر می‌رسد علوم انسانی و علوم طبیعی با یکدیگر تفاوت ماهیتی دارند. همسان‌پنداشتن علوم انسانی و علوم طبیعی، یعنی انگاشتن انسان به‌مثابه شیئی همچون دیگر اشیا، باوری است که باطل بودنش روشن است. آیا به‌راستی می‌توان ادعا کرد که موجود پیچیده‌ای مثل انسان را - که از ابعاد گوناگون روحی و جسمی آن هر روز نکات تازه‌ای کشف می‌شود و یافته‌های قبلی را نقض می‌کند - می‌توان با آزمایش‌های تجربی آزمود و از نظر علمی شناسایی کرد؟ آیا حواس پنج‌گانه بشری توانایی شناخت علمی انسان را دارند؟ آیا محدود کردن شناخت علمی به داده‌های حسی و زدودن ارزش‌ها از ساحت علم، کارایی داشته است؟ در علوم طبیعی عوامل و فاکتورهای تأثیرگذار در پدیده‌های طبیعی عمدتاً محدود بوده و به‌راحتی قابل پیش‌بینی و کنترل هستند. برای مثال یک شیمی‌دان می‌تواند ادعا کند که یک ماده شیمیایی در یک شرایط خاص آزمایشگاهی چه واکنشی خواهد داشت یا در یک پالایشگاه دقیقاً می‌توان با یک برنامه دقیق و منسجم تخمین زد که چه موادی لازم است تا بتوان بنزین با کیفیت تولید کرد. برخلاف علوم طبیعی، در علوم انسانی مسائل و فاکتورهای تأثیرگذار در پدیده‌ها متعدد بوده، عمدتاً غیرقابل پیش‌بینی و خارج از کنترل صاحب‌نظر هستند. برای نمونه یک روان‌شناس ممکن است یک برنامه روان‌درمانی شش ماهه برای مقابله با یک آسیب درمانی با دقت و حساسیت تمام تجویز کند، اما این برنامه ممکن است در همان ده روز اول اجرای آن به دلیل عامل‌هایی غیرقابل پیش‌بینی شکست بخورد. در علوم انسانی عرصه‌ای به وسعت ذهنیت انسان وجود دارد. اندیشمند علوم انسانی تنها یک کنشگر در عرصه وسیع اجتماع شمرده می‌شود که خود نیز بخشی از آن به حساب می‌آید. ضمن آنکه به‌جز او، ده‌ها بلکه صدها فعال دیگر نیز وجود دارند که ممکن است نفوذ و قدرت آن‌ها از وی به مراتب بیشتر باشد. برای مثال، یک جرم‌شناس نمی‌تواند به‌آسانی ادعا کند یافته‌های تحقیقاتی‌اش در صورت عملیاتی شدن مثلاً شش ماهه یا یک ساله نرخ ارتکاب به جرم را تا درصد مشخصی کاهش می‌دهد. یا یک مسئول دولتی در حوزه اقتصاد نمی‌تواند بگوید که من قیمت کالاها را سه ماهه پایین می‌آورم؛ چراکه او تنها یک بازیگر در میان ده‌ها بازیگر در عرصه اجتماعی و اقتصادی یک کشور به‌شمار می‌آید. بنابراین کاربست روش تحقیق تجربی در علوم انسانی و همسان‌پنداری این علوم، پذیرفتنی نیست.

۲.۱. فروکاست شناخت علمی به تجربه‌گرایی اثباتی

شناخت در رویکرد اثباتی هم از منظر منبع خود گاه دچار نقص می‌شود و هم در کاربرد و کارکرد خویش. تأمل در فرایند شناخت نشان می‌دهد که انسان از طریق حواس به شناخت نمی‌رسد، بلکه صرفاً احساس می‌کند چیزی را دیده یا شنیده یا لمس کرده است و در واقع شناخت انسان با دخالت ذهن و فعالیت‌های ذهنی صورت می‌گیرد (بهروان، ۱۳۸۱، ص ۱۳)؛ ضمن اینکه حواس ما نیز دچار خطا و اشتباه می‌شوند. حتی اگر بگوییم تجربه و آزمون فرضیه‌ها خطای حواس را برطرف می‌کند، نمی‌توانیم انکار کنیم که بسیاری از نظریه‌های علمی که با همین تجربه‌گرایی ارائه شدند، نظریه‌های بعدی آن‌ها را بی‌اعتبار شناخته‌اند. رویکرد اثباتی افزون‌بر اختلاط علوم طبیعی و علوم انسانی، اساساً با این ایراد- که البته از همین همسان‌پنداری علوم نشئت می‌گیرد- مواجه است، که چرا شناخت علمی را به اثبات‌پذیری تجربی تقلیل می‌دهد. آیا تجربه‌پذیری تنها راه قابل قبول برای شناخت علمی است؟ آیا همه ابعاد انسان تجربه‌پذیر است؟ سوای تجربه‌گرایی، عقل بشری هم حتی اگر بتواند زندگی روزمره بشری را هدایت کند، نمی‌تواند در حوزه علوم انسانی ارائه‌دهنده معارف بی‌نقص و راهگشا باشد؛ چراکه عقل انسان نیز محدود است و مقید به زمان و مکان، حداقل در شناخت انسان نمی‌تواند به تنهایی به جایی برسد و ناگزیر است که از نیرویی استمداد جوید که انسان را آفریده و به تمام ابعاد و زوایای پیچیده او واقف است. بی‌تردید عقل بشری نمی‌تواند از آموزه‌های وحیانی بی‌نیاز باشد. در همین جاست که باید بین عقل فلسفی و عقل دینی تفاوت قائل شد؛ چراکه «عقل فلسفی، مدعی فهم همه امور و ورود به تمام عرصه‌هاست، اما عقل دینی ضمن آنکه امور بسیاری را مستقلاً می‌فهمد، لیکن در فهم بسیاری از امور دیگر، خویش را قاصر و نیازمند دانش و راهبری فراتر از خویش می‌داند» (نصیری، ۱۳۸۷، ص ۳۷). بنابراین انسان دارای ابعادی است که محسوس و مادی نیستند و لذا در قالب مشاهده و تجربه نمی‌آید؛ بنابراین علم اثباتی با نگاه تجربه‌گرایانه صرف، نمی‌تواند انسان و زندگی او را بشناسد.

۳.۱. مطلق‌انگاری در آموزه‌های اثبات‌گرایی

در واقع این چالش نیز از همسان‌پنداری علوم طبیعی و علوم انسانی ناشی می‌شود. آنچه که رویکرد اثباتی- باوجود انتقاداتی که خود بر مطلق‌انگاری خشک و غیرقابل انعطاف اصول‌گرایی کیفی وارد می‌کرد- پدید آورد، ارائه قوانین فراگیر و کلی مبتنی بر روش استقرایی بود (ایروانین، ۱۳۹۲، ص ۱۹۸-۱۹۹). باوجود اینکه در این رویکرد اندیشمند

اثباتی باید ذهن و ضمیر خویش را از هرگونه پیش‌داوری و نگاه ارزشی و ایدئولوژیک پاک سازد و تنها بر آنچه هست به‌دقت بنگرد و قضایا و روابط موجود در میان پدیده‌ها را همان‌گونه که وجود دارد دریابد، اما خود تبدیل به یک ایدئولوژی شبه‌علمی گردید که تنها مدل مشخصی را علمی می‌داند و با تعمیم یافته‌های ناشی از یک یا چند مطالعه موردی و محدود، قوانین عام‌الشمول تولید می‌کند (همان، ص ۲۴۲-۲۳۹). این وضعیت، دستاویزی برای نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه و فاشیست گردید تا قدرت خویش را بر مبنای آموزه‌های مطلق‌انگارانه تجربی استوار سازند. تلاش‌های بشردارانه در جهت اعمال تغییر و تحول در این اندیشه به سمت بازپروری و بازسازی اجتماعی بزهکاران هم محکوم به شکست گردید. شعله‌ور شدن آتش جنگ‌های جهانی و خانمان سوز اول و دوم و به‌دنبال آن پیامدهای شرم‌آور جنگ و تحولات سیاسی و اقتصادی باعث شد که انسان پس از جنگ به این نتیجه برسد که علم در معنای تجربی‌اش به‌تنهایی نمی‌تواند برای انسان مایه خوشبختی و کامیابی باشد و آرامش انسان را برآورد و به این ترتیب هژمونی علوم تجربی با زوال روبرو شد.

۲. چالش‌های ناشی از ناکارآمدی عدالت کیفری بالینی شده

ایده اصلاح و درمان بزهکار که تحت تأثیر جرم‌شناسی بالینی مدت‌ها گفتمان غالب عدالت کیفری محسوب می‌شد، نه‌تنها به لحاظ روش‌شناختی با ایرادهای جدی روبرو گردید، بلکه از نظر کارکردی هم اشکالات متعددی بر آن وارد شد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱.۲. افسانه درمان، سرابی عاری از واقعیت

هژمونی ایدئولوژیک ایده درمان در دهه ۱۹۷۰م دچار سقوطی ویرانگر و سریع گردید (Crow, 2001, p.58). شاید مهم‌ترین ضربه به پیکره این رویکرد، از سوی رابرت مارتینسون (Robbert Martinson) در سال ۱۹۷۴م در مقاله‌ای با عنوان «چه چیزی مؤثر است؟ پرسش‌ها و پاسخ‌هایی درباره اصلاح زندان» زده شد (Martinson, 1974, pp.22-54). درواقع مقاله او خلاصه یک مطالعه ۷۰۰ صفحه‌ای با عنوان «تأثیر درمان» (The Effectiveness of Correctional Treatment) بود که برای ارزیابی مؤثرترین تدابیر بازپرورانه زندانیان در ایالت نیویورک انجام شده بود (A. Visher, 1998, p.225). نتیجه عمده‌ای که مارتینسون در

این بررسی به آن دست یافت، این بود که به جز اندک استثناهایی اقدامات بازپرورانه هیچ اثر محسوسی بر نرخ تکرار جرم نداشته است (Ibid, p. 225). اگرچه برخی معتقدند یافته‌های مارتینسون تازگی نداشته است و بررسی‌های دیگری هم قبل از او در خصوص کارایی نداشتن برنامه‌های اصلاح و درمان بحث کرده بودند و تنها چیزی که باعث مشهور شدن عقیده مارتینسون گردید، این بود که یافته‌های او آن‌چنان غوغایی به پا کرد که نگرانی عمومی و دغدغه‌های سیاستمداران و دانشگاهی را در زمینه ناتوانی در کنترل جرم تحریک نمود (Ibid, p. 226). اما به هر حال جرم‌شناسان زیادی با او در این مطلب که «هیچ چیز مؤثر نیست»، همسو شدند و در تثبیت آن کمک کردند. مطالعات در ایالات متحده، اروپا و حتی کشورهای اسکاندیناوی نشان داد که برنامه‌های اصلاح و درمان نتایج قابل قبولی نداشته است (آنسل، ۱۳۹۱، ص ۹۳). «بنابراین طرح و اجرای درمان و اصلاح بزهکار با شکست روبه‌رو شد. تنها سؤالی که در این خصوص باقی می‌ماند این است که آیا این شکست، ناشی از کمبود امکانات مادی است یا اینکه اساساً اصلاح انسان غیرممکن است» (پرادل، منبع پیشین، ص ۱۱۸). البته پرادل (Pradle) به پرسشی که خود مطرح می‌کند، پاسخی نمی‌دهد، اما قطعاً نمی‌توان از شکست ایده اصلاح و درمان چنین نتیجه گرفت که انسان قابل اصلاح نیست. خصوصاً اگر قائل باشیم که انسان موجود مجبوری نیست، لازمه‌اش این است که تحولات اخلاقی، اعتقادی و روحی او را هم بپذیریم. به نظر می‌رسد یکی از دلایل شکست رویکرد اصلاح و درمان، وجود نگاه مادی و بی‌توجهی به بهسازی اخلاقی است که البته بدون داشتن رویکرد مذهبی میسر نخواهد شد؛ چراکه بدون باور درونی و اعتقاد مذهبی به بهسازی اخلاقی، ضمانت اجرایی وجود نخواهد داشت. هرچند در این زمینه حرف بسیار است و این مقوله نیز خود موضوع پرچالشی است که پرداختن به زوایای پیدا و پنهان آن در این مجال نمی‌گنجد.

۲.۲. درمان، در کشاکش حق بر آزادی و قانون‌مداری

ایراد دیگری که بر ایده درمان می‌توان وارد کرد، این است که اعمال برنامه‌های درمان مستلزم دخالت در حریم خصوصی و نقض حق بر آزادی‌های فردی است. جرم‌شناسی بالینی خصوصاً دیدگاه‌های پراگماتیک افرادی چون آدولف پرنس (Adolphe Prince) این ایراد اساسی را داشت که بر محور حالت خطرناک، تدابیر نامعینی را پیشنهاد می‌کرد که

تا زمان از بین بردن حالت خطرناک نسبت به بزهکاران و حتی نسبت به کسانی که هنوز دست به ارتکاب جرم ندهاند، اما دارای حالت خطرناک هستند، اعمال می‌شود (محسنی، منبع پیشین، ص ۲۴۲). به این ترتیب، جرم‌شناسی بالینی اختیارات گسترده‌ای برای مقامات قضایی قائل می‌شود تا در مقام فردی نمودن درمان هر اقدامی را که صلاح می‌دانند، اتخاذ کنند و سرنوشت بزهکار را برای مدت نامعلومی در دست پزشکان و روان‌پزشکان و مددکاران اجتماعی قرار دهند. اگرچه جرم‌شناسی چون مارک آنسل (Mark Ansel) در صدد انسانی کردن ایده درمان برآمدند، اما نمی‌توان انکار کرد که ذات ایده درمان مستلزم دخالت در خلوت و اسرار شخصی و حریم خصوصی بزهکار است. برای همین است که مرل (Merle) و ویتو (Vitu) ایده درمان را بیش از آنکه به اصلاح بزهکار بینجامد، ناقض آزادی تفکر می‌دانستند (پرادل، منبع پیشین، ص ۱۱۹). در واقع جرم‌شناسی بالینی با زیرپا گذاشتن اصول قانون اساسی، در راستای درمان بزهکار خود را چندان مقید به محدودیت‌های قانونی نمی‌داند و اساساً جزمیت‌گرایی قانونی را مانع رسیدن به آرمان‌های خویش می‌داند (آنسل، مارک، ص ۶۸).

۳.۲. درمان، دستاویزی برای سرپوش گذاشتن بر نقش قدرت در ایجاد پدیده

مجرمانه

این ایراد نه تنها بر جرم‌شناسی بالینی، بلکه به صورتی کلی‌تر بر جریان کلاسیک جرم‌شناسی علت‌شناختی، از سوی جرم‌شناسی واکنش اجتماعی مطرح شده است. در این رویکرد، ایده درمان خود را «در بطن نظام عدالت کیفری موجود قرار می‌دهد و نتیجتاً آن را قبول و حتی از این نظام، حمایت می‌کند» (همان، ص ۷۶). غافل از اینکه این نظام عدالت کیفری و سازوکارهای آن است که پدیده مجرمانه را می‌آفریند. در برداشتی رادیکال، جرم‌انگاری فرایندی است که برای جلوگیری از مقابله با نظم اجتماعی مورد نظر حاکمیت، صورت می‌گیرد (همان، ص ۷۵). در این چارچوب، پرداختن به علل خرد در جرم‌شناسی علت‌شناختی و مشغول شدن به درمان و سازوکارهای آن، مانع از توجه به این فرایند می‌شود و جرم‌شناسی در خدمت نظام عدالت کیفری و توجیه عملکرد پلیس و دیگر دست‌اندرکاران کیفری قرار می‌گیرد.

۳. تبعات ناشی از ناکارآمدی ایده درمان

ناکارآمدی و شکست ایده درمان، باعث افول جرم‌شناسی بالینی گردید. هم‌زمان با این تحول، نگرانی‌های عمومی در خصوص افزایش نرخ ارتکاب جرم، جهانی شدن جرم و خشونت‌آمیز شدن جرم افزایش یافت و باعث شد تا جرم‌شناسان، جامعه‌شناسان و سیاستمداران، به فکر اتخاذ رویکردی مناسب در این وضعیت باشند. صرف نظر از رویکردهای علمی در این زمینه که به آن اشاره خواهد شد، عوام‌فریبی دولت‌های محافظه‌کار نیز در این تغییر رویکرد قابل توجه است^۱؛ تا آنجا که برخی اندیشمندان در خصوص عوام‌گرایی در گرایش جوامع برای شدت عمل کیفری نقش فراوانی قائل هستند (مقدسی، پیشین، ص ۴۸).

به این ترتیب که سیاستمداران در جهت حفظ منافع خویش و اعمال سیاست‌گذاری‌های حزبی با استفاده از رسانه‌های عمومی، در نقض اصول دموکراسی و حقوق بشری، افکار عمومی را پشتوانه قرار داده، به مقابله با جرم می‌پردازند. پاسخ به پرسشی که مارتینسون مطرح نمود، باعث اضطراب سیاستمداران و نظام‌های کیفری گردید؛ تا آنجا که برای حفظ مقبولیت و اعتبار خویش، و در پاسخ به اینکه «چه چیزی مؤثر است»، تدابیری اتخاذ نمودند که به هر نحوی به کارایی نظام عدالت کیفری بینجامد. به عبارت دیگر، کارایی را به جای عدالت، وجه همت خویش قرار دادند و برای تحقق آن، حاضر به قربانی کردن و زیرپا گذاشتن بسیاری از اصول اخلاقی و عدالت شده‌اند. افزایش نرخ ارتکاب بزهکاری و ظهور اشکال نوین و خشونت‌آمیز و خصوصاً حوادث تروریستی در کشورهای غربی نیز موجبات نگرانی بیشتر شهروندان را فراهم ساخته و باعث افزایش احساس ناامنی و ترس از جرم در سطح جامعه شده است. در چنین فضایی، کیفرگرایی، وجه غالب عدالت کیفری کشورها شد و مدیریت ریسک جرم،

۱. برای مطالعه بیشتر در خصوص عوام‌گرایی کیفری، ر.ک. مقدسی، محمدباقر، عوام‌گرایی کیفری و جلوه‌های آن در سیاست کیفری ایران، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۰.

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، مباحثی در علوم جنایی، منبع پیشین، ص ۱۸۳۸-۱۷۲۵
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درآمدی بر سیاست کیفری عوام‌گرا، دیباچه ویراست سوم در درآمدی بر سیاست جنایی، کریستین لازررز، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۲.

چه در بعد کیفری و چه در بعد غیر کیفری اش، گفتمان غالب^۲ سیاست جنایی گردید. جنگ علیه بزهکاری در کشورهایی مثل ایالات متحده، عملیات فراگیر پلیس را برای از بین بردن جرم از طریق ناتوان سازی بزهکاران در پی داشته است (Dubber, 2000, p. 2)، تا آنجا که دولت آمریکا در مظان نابودی نظام کیفری لیبرال از گذر «پارادیم جنگ علیه جرم» (War on crime)، قرار گرفته است. جنگ علیه جرم از جبهه‌های متعدد و با سلاح‌های متعددی رخ داده است که نگران‌کننده‌ترین آن، تجدید حیات کیفر اعدام، به‌عنوان تدبیری برای ناتوان سازی ابدی بزهکاران خشن بوده است. (Dubber, op. cit, p. 2). معمولاً برای توجیه این رویکرد، حمایت از بزه‌دیدگان، دستاویز سیاستمداران و نیروی پلیس قرار می‌گیرد؛ در حالی که جنگ علیه جرم بیش از آنکه به نفع بزه‌دیدگان باشد، نخست، جنگ علیه جرائم بدون بزه‌دیده است. پرسشی که در این شرایط ذهن را به خود مشغول می‌کند، این است که آیا بیم بازگشت اقتدارگرایی در عرصه عدالت کیفری وجود ندارد؟

نتیجه

حقوق کیفری همچون سایر علوم، ترقی و تکامل خود را مدیون اندیشه‌ها و دیدگاه‌های

۲. برای مطالعه بیشتر در خصوص مدیریت ریسک جرم، ر.ک.

- نجفی ابرنآبادی، علی حسین، کیفرشناسی نو- جرم‌شناسی نو؛ درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار، نجفی ابرنآبادی، علی حسین (زیر نظر)، تازه‌های علوم جنایی- مجموعه مقاله‌ها، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
- ماری، فیلیپ، کیفر و مدیریت خطرها: به سوی عدالتی محاسبه‌گر در اروپا، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل‌زاده، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۸ و ۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.
- جلالی ورنامخواستی، مصطفی، عدالت آماری، سیاست کیفری مبتنی بر برآورد عینی خطر در فرایند کیفری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، ۱۳۸۵.
- پاک‌نهاد، امیر، سیاست جنایی ریسک‌مدار، میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۸.
- غلامی، حسین، سیاست کیفری سلب توان بزهکاری، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۰، ۱۳۸۸.

البته از آثار مهم و ارزشمند صاحبان این ایده نیز نباید غافل شد؛ برای نمونه ر.ک.

- Feeley, Malcolm, Simon, Jonathan, The New Penology: Notes on the Emerging Strategy of Corrections and its Implication, Criminology, Vol.30, No.4, 1992
- Feeley, Malcolm, Simon, Jonathan, Actuarial Justice: the Emerging New Criminal Law, in Nelken, David (ed), The Future of Criminology, Sage Publication, 1994.

مطرح شده در قلمرو خود می‌داند. این شاخه از علم حقوق که در بستر اصول‌گرایی کیفری کلاسیک شکل گرفت، در پرتو اندیشه‌های لومبروزو دچار یک گسست معرفت‌شناختی شد و شالوده‌های فکری‌اش متزلزل گردید. به این ترتیب که کارکرد حقوق کیفری به مثابه یک علم طبیعی همچون پزشکی، از کیفر بزهکار به درمان او متحول شد و بزهکار در آزمایشگاه جرم‌شناسی معاینه و درمان گردید. ایده درمان تا مدت‌ها گفتمان غالب در عرصه حقوق کیفری بود. تصور این بود که بزهکار، قربانی بیماری‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی و اجتماعی است و نیاز به درمان دارد. امیدها به این بود که درمان به جای مجازات می‌تواند جامعه را از سرایت بیماری جرم نجات دهد، اما نتایج بررسی و پژوهش‌های اندیشمندی چون مارتینسون نشان داد که بیماری جرم همچون سرطانی پیشرفته غیرقابل درمان است. این تحقیقات به همراه عوام‌گرایی دولت‌ها و تبدیل مقوله امنیت به مهم‌ترین دغدغه ملت‌ها، باعث شد که حقوق کیفری شاهد بازگشت به کیفردهی و اتخاذ سیاست کیفری سخت‌گیرانه نسبت به بزهکاران شود. به این ترتیب، اگرچه در گوشه و کنار جهان صدای تسامح و صلح و سازش با بزهکار به گوش می‌رسد، اما گویا ظهور گفتمان پلیسی دیگر جایی برای صحبت از صلح‌طلبی باقی نمی‌گذارد؛ گفتمانی که تنها به سخت‌گیری کیفری می‌اندیشد و ناکامی کیفر هم دیگر اهمیتی ندارد؛ چراکه اساساً دیگر قرار نیست مجازات موفقیت‌آمیز باشد. به نظر می‌رسد، روند پیشروی سیاست کیفری چندان امیدوارکننده نباشد، چراکه تحقق عدالت و تعالی انسان جای خود را به کارایی و مدیریت مؤثر نظام عدالت کیفری داده است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آنسل، مارک (۱۳۹۱)، *دفاع اجتماعی*، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات گنج دانش.
۲. ایروانیان، امیر (۱۳۹۲)، *نظریه عمومی سیاست‌گذاری جنایی*، چاپ اول، تهران: شهردانش.
۳. بهروان، حسین (۱۳۸۱)، *بررسی انتقادی روشهای تحقیق در علوم اجتماعی*، چاپ اول، دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. پاک‌نهاد، امیر (۱۳۸۸)، *سیاست جنایی ریسک‌مدار*، چاپ اول، تهران: میزان.
۵. پرادل، ژان (۱۳۸۸)، *تاریخ اندیشه‌های کیفری*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.

۶. پیناتل، ژان (۱۳۴۵)، *جرم‌شناسی*، ترجمه رضا علومی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۷. جلالی ورنامخواستی، مصطفی (۱۳۸۵)، *عدالت آماری، سیاست کیفری مبتنی بر پرآورد عینی خطر در فرایند کیفری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
۸. دانش، تاج‌زمان (۱۳۷۴)، *مجرم کیست؟ جرم‌شناسی چیست؟* چاپ ششم، تهران: کیهان.
۹. رحیمی‌نژاد، اسماعیل (۱۳۸۸)، *جرم‌شناسی*، چاپ اول، تبریز: انتشارات فروزش.
۱۰. غلامی، حسین (۱۳۸۸)، «*سیاست کیفری سلب توان بزهکاری*»، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۰، ص ۵۳۰-۵۹۷.
۱۱. گارلند، دیوید (۱۳۸۹)، *مباحثی در جرایم و مجرمان: توسعه جرم‌شناسی در انگلستان*، در دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد (مجموعه مقالات)، تدوین (ویراستاران) مایک مگوایر، راد مورگان، رابرت رینر، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، چاپ اول، تهران: میزان.
۱۲. گسن، ریموند (۱۳۷۰)، *مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی*، ترجمه دکتر مهدی کی‌نیا، چاپ اول، تهران: چاپخانه علامه طباطبایی.
۱۳. گسن، ریموند (۱۳۷۰)، *جرم‌شناسی کاربردی*، ترجمه مهدی کی‌نیا، چاپ اول، تهران: چاپخانه علامه طباطبایی.
۱۴. لنکستر، لین (۱۳۸۳)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، جلد سوم، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. مارتی، می ری دل‌ماس (۱۳۸۸)، «*پارادیم جنگ علیه جرم: مشروع ساختن امر غیرانسانی؟*» ترجمه روح‌الدین کرد علیوند، در نجفی ابرندآبادی، علی حسین (زیر نظر)، تازه‌های علوم جنایی - مجموعه مقاله‌ها، چاپ نخست، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ص ۱۰۳۰-۱۰۰۹.
۱۶. ماری، فیلیپ (۱۳۸۳)، «*کیفر و مدیریت خطرها: به سوی عدالتی محاسبه‌گر در اروپا*»، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل زاده، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۸ و ۴۹، ص ۳۶۴-۳۳۱.
۱۷. مقدسی، محمدباقر (۱۳۹۰)، *عوام‌گرایی کیفری و جلوه‌های آن در سیاست کیفری ایران*، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
۱۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۱)، *مباحثی در علوم جنایی* (تقریرات دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی) ویراست هفتم، به کوشش شهرام ابراهیمی.
۱۹. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۲)، *درآمدی بر سیاست کیفری عوام‌گرا*، دیباچه ویراست سوم در درآمدی بر سیاست جنایی، کریستین لازررز، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
۲۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۸)، «*کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو*»؛ درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار، در نجفی ابرندآبادی، علی حسین (زیر نظر)، تازه‌های علوم جنایی - مجموعه مقاله‌ها، چاپ اول، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ص ۷۵۰-۷۱۷.
۲۱. نصیری، مهدی (۱۳۸۷)، *فلسفه از منظر قرآن و عترت*، چاپ دوم، تهران: کتاب صبح.

ب) خارجی

22. Albrecht, Adalbert(1910), **Cesare Lombroso**, Journal of Criminal Law Criminology, Volume1, Issue2, pp71-83
23. A. Visher, Christy, Weisburd, David(1998), **Identifying What Works: Recent Trends in Crime Prevention Strategies**, Crime, Law & Social Change, No 28, pp 223-242
24. B. Clinard, *Marshall*, *Quinney, Richard*, Wildeman, *John*(1967), **Criminall Behavior Systems: A Typology**, Elsevier.
25. B. Smith, Alexander, Berlin Louis(1988), **Treating the Criminal Offender**, Springer US.
26. Comte, Auguste(1896), **The Positive Philosophy**, Translated by Fredric Harrison, Vol.2, London, George Bell & Sons.
27. Crow, Iain, **The Treatment and Rehabilitation of Offenders**(2001), London, Sage Publications.
28. Dubber, Markus Dirk(2000), **Policing Possession: The War on Crime and The End of Criminal Law**, The of Criminal law & Criminology, Vol 91, No.3,pp.1-155
29. Feeley, Malcolm, Simon, Jonathan(1992), **The New Penology: Notes on the Emerging Strategy of Corrections and its Implication**, Criminology, Vol.30, No.4, pp.449-474
30. Feeley, Malcolm, Simon, Jonathan(1994), **Actuarial Justice: the Emerging New Criminal Law**, in Nelken, David(ed), The Future of Criminology, Sage Publication, pp. 173-201
31. Ferri, Enrico, The Positive School of Criminology(1908), **Three Lectures Given at the University of Naples**, Italy on April 22, 23 and 24, 1901, Translated by Ernest Untermann, Chicago, Charles H.Kerr & Company.
32. Ferri, Enrico(1900), **Social criminology**, Translated by Douglas Morison, D. Appleton And Company, The Library of The University of California Los Angeles.
33. G. Aultman, Madeline(1979), **Delinquency Causation: A Typological Comparison of Path Models**, Journal of Criminal Law and Criminology, Volume 70, No 2, pp.152-163
34. Glaser, Bill(2003), **Therapeutic Jurisprudence: an Ethical Paradigm for Therapists in Sex Offender Treatment Programs**, Western Criminology Review.
35. Hollis, Martin(1996), **Philosophy of Social Science**, London.
36. King, Roy. Wincup, Emma(2008), **Doing Research on Crime and Justice**, Oxford University Press.
37. **Knepper, Paul, Ystehede, Per**(2013), The Cesare Lombroso *Handbook*, *Routledge*.
38. Lombroso, Cesare(2006), **Criminal Man**, Translated and With a New Introduction by Mary Gibson, Nicole Hahn Rafter, Duke University Press.
39. Lombroso, Cesare, crime(1911): **Its Cause and Remedies**, Translated by Henry P. Horton, M. A, The Cambridge University Press.
40. Martinson, Robert (1974), **What Works? Questions and Answers About Prison Reform**, The Public Interest, No35, pp.23-54.
41. **Pinard G.F, Pagani, L**(2004), Clinical Assessment of Dangerousness Empirical Contributions, Cambridge University Press.

42. Rafter, Hahn, Nicole(1997), **Creating Born criminals**, University of Illinois Press.
43. Wolfgang, Marvin E(1996), **Pioneers in Criminology: Cesar Lombroso**, Journal of Criminal law and Criminology, Volume 52, Issue 4 November-December,pp. 361-391.